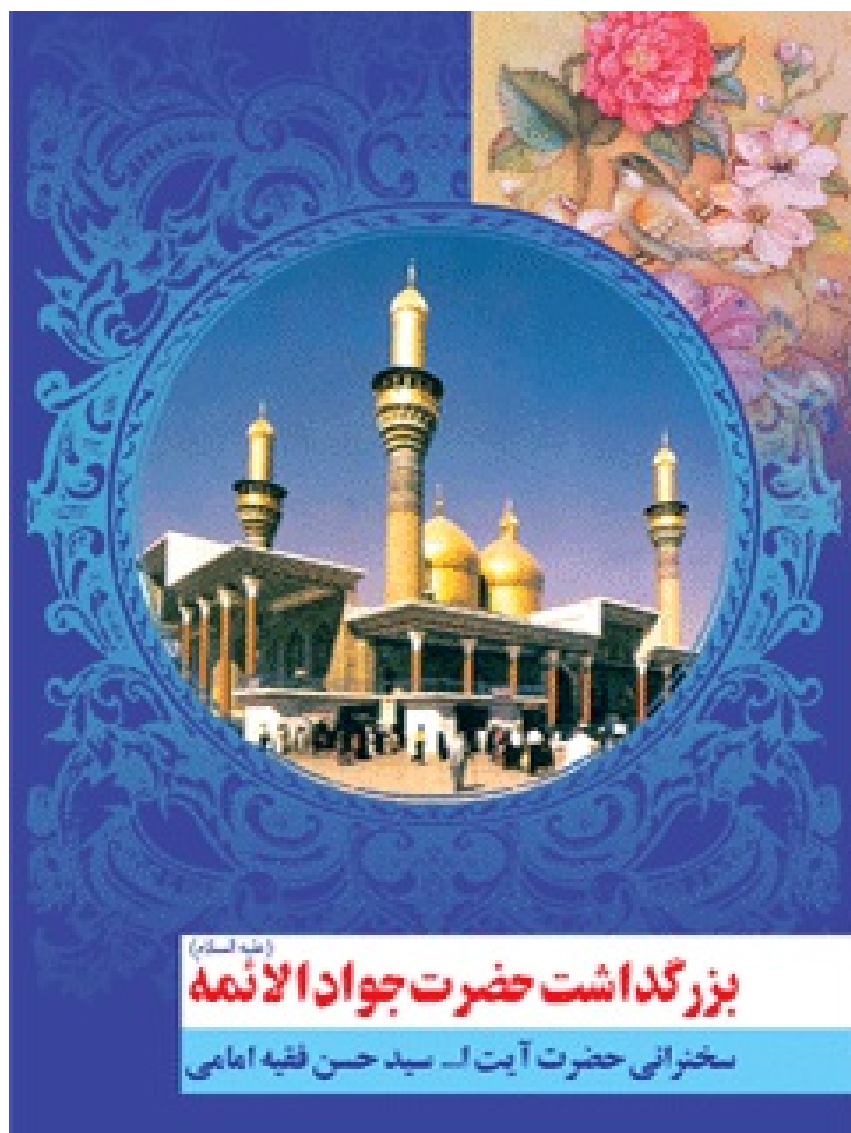


سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



(علیه السلام)
بزرگداشت حضرت جواد الائمه
سخنرانی حضرت آیت الله سید حسن فقیه امامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بزرگداشت حضرت جواد الائمه علیه السلام

نویسنده:

آیت الله سید حسن فقیه امامی (ره)

ناشر چاپی:

مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
بزرگداشت حضرت جواد الائمه علیه السلام	۶
مشخصات کتاب	۶
متن سخنرانی	۶
پاورقی ها	۱۰
مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها	۱۰

بزرگداشت حضرت جواد الائمه علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: فقیه امامی، حسن، ۱۳۱۳ - عنوان و نام پدید آور: بزرگداشت حضرت جواد الائمه علیه السلام / سخنرانی حسن فقیه امامی. مشخصات نشر: اصفهان: مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان، واحد تحقیقات، ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۳۲ ص.؛ ۱۲×۱۷ س.م. شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۲۶۹۹-۹ وضعیت فهرست نویسی: فایا یادداشت: کتاب حاضر متن سخنرانی حضرت آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی به مناسبت شهادت حضرت جواد الائمه علیه السلام در جمع طلاب و شاگردان است. موضوع: محمد بن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ ق. رده بندی کنگره: BP۴۸/۳۵/ف۷ب۴ ۱۳۸۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۷۵۱۴۵

متن سخنرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا أَزْلِيًّا أَبَدِيَّتُهُ، وَ أَبَدِيًّا بِأَزْلِيَّتِهِ، سَرْمَدًا بِإِطَاقِهِ مُتَجَلِّيًا مَرَايَا آفَاقِهِ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ أَنْبِيَائِهِ الْبَشِيرِ الْتَذِيرِ وَ السِّرَاجِ الْمُنِيرِ سَيِّدِنَا أَحْمَدَ وَ نَبِيَّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ، وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ. در ابتدا شهادت آقا جواد الائمه علیه السلام را به ساحت مقدس آقا ولی عصر - ارواحنا له الفداء - تسلیت می گویم. در مرحله دوم در رابطه با این امام بزرگوار مطالبی را، هم خوانده ایم و هم شنیده ایم و فکر نکنم نیازی به تکرار این مطالب باشد. منتهی ما از زندگی این بزرگواران می توانیم در ابعاد مختلف و در مورد مسائل اعتقادی و فقهی و در رابطه با برنامه های اخلاقی و امثال این ها برداشت هایی داشته باشیم. حُسن زندگی اهل بیت علیهم السلام این است که از هر بعدی در زندگیشان مطالعه کنیم مطالب آموزنده ای را می توانیم بدست آوریم. یک بُعد از این قضایا این است که، یک فرزندی که در سن هفت سالگی است چگونه می تواند حاکم بر دل و قلب های مردم شود با این که یک بچه ی هفت ساله از نظر ظاهری نمی تواند موقعیتی را ایجاد کند که شخصیت های بزرگ را به زانو در بیاورد. واقعاً این مطالب از کجا نشأت می گیرد؟! شما اگر تاریخ اسلام را مطالعه کنید از صدر اسلام تا زمان امام صادق علیه السلام مردم اهل تحقیق و بحث و بررسی نبودند، آن ها مثل نوار ضبط صوت چیزهایی را می گرفتند و حفظ می کردند ولی اهل بحث و مناظره نبودند. در زمان امام صادق علیه السلام منصور دوانقی دستور داد تا فلسفه ی یونان را به زبان عربی ترجمه کنند، و از آن موقع بود که بحث و مناظرات شروع شد. اما حوزه ی امام صادق علیه السلام به قدری قدرت داشت که جواب گوی همه ی آن مسائل فلسفی که با دین در تضاد بود را داشت؛ به علاوه که امام صادق علیه السلام در بین اصحاب افرادی متخصص را تربیت کرده بودند. حتماً شنیده اید قصه ی آن مردی را که آمد خدمت امام صادق علیه السلام و گفت: می خواهم درباره ی کلام بحث کنم، حضرت یکی از اصحاب خودشان را معرفی کردند. بعد از آن گفت: درباره ی فقه و ادبیات و... می خواهم بحث کنم. و در هر موردی که آن شخص گفت حضرت یکی از اصحاب را معرفی کردند، سپس آن مرد فهمید که تاب مقاومت با هیچ یک از اصحاب را ندارد. در آخر گفت: یکی از شاگردانتان را معین کنید تا به من درس بدهد. با یک اُبَهِت خاصه ی آمده بود و با یک ذلّت خاصی رفت. این خاصیت حوزه ی امام صادق علیه السلام بود. ما نیز در زمان حاضر به همین برنامه نیاز داریم که یک سری افراد متخصص تربیت کنیم و با این تهاجم فرهنگی که مانند سیل، افکار و مذاهب و مکاتب را در ایران تخریب می کنند مبارزه کنیم و نیاز است که حوزه های علمیه ی شیعه جواب گوی همه ی این خط های انحرافی باشند. ما طلبه ها نمی توانیم به یک کتاب باب حادی عشر اکتفا کنیم، باید مقداری توسعه ی کارمان را بیشتر کنیم و در مکاتب و مذاهب و فرقه های انحرافی بیشتر مطالعه کنیم. و نکته ی عجیب و قابل توجه این است که تمام این مکاتب انحرافی را وقتی عقائد و افکارشان را مطالعه می کنیم متوجه می شویم این ها در مقابل مکتب شیعه هیچ و پوچ هستند؛ یعنی این که شیعه حرف های مستدل و مستند بسیاری برای

گفتن دارد اما بقیه‌ی ادیان و فرق اولاً هم اطلاعاتشان محدود است و ثانیاً زیر بنای محکمی هم ندارند، ولی ما الحمدلله به برکت قرآن و اهل بیت علیهم السلام همه چیز داریم. و این تنها یک ادعا نیست بلکه واقعیت دارد و می‌توانیم اثبات کنیم و اگر هم جایی خطری احساس می‌شود کوتاهی ماست. به هر حال در هر دورانی با حجم زیاد حملات دشمن، الحمدلله شیعه جوابگو بوده است؛ مثلاً من یادم هست که وقتی کمونیست‌ها در ایران تبلیغات خودشان را گسترده کرده بودند با چند عدد کتاب که یکی روش رئالیسم بود و تألیف‌های دیگری که بعضی از آقایان داشتند و کتاب‌هایی هم نوشتند و این کتاب‌ها در کشور برنده شد و به عنوان اولین کتاب‌های کشور شناخته شد و سفره‌ی کمونیست‌ها را با کتاب‌هایی منطقی و مستدل جمع کردند. ما در بحث‌هایی که با کمونیست‌ها داشتیم به این نتیجه رسیدیم که این‌ها فقط چند مطلب معدود دارند که این مطالب را خوب پخته‌اند و هر جا که می‌روند مطرح می‌کنند. و ما یک مقدار که از محدوده‌ی این حرف‌ها بیرون آمدیم فهمیدیم که خبری در جایی نیست و خیلی بی‌مایه و بی‌اساس هستند و هیچ منطق و استدلالی هم ندارند. الحمدلله مکتب ما جواب گوی تمام انحرافات مادیون بوده است و همه‌ی این‌ها را دست رد به سینه‌هایشان زد و ابطال کرد. غرض من این است که تا زمان امام صادق علیه السلام از بحث و گفتگو خبری نبود ولی از زمان امام صادق علیه السلام به بعد کم کم بحث‌ها شروع شد، و مرحله به مرحله تا زمان مأمون عباسی پیش رفت که اوج علم مسلمانان بود و آن دوران، دوران عجیبی بوده. مأمون عباسی نیز با آن زیرکی و تحصیلاتی که داشت باعث شده بود که در میان خلیفه‌های بنی عباس و بنی امیه سر آمد باشد. او نیز بحث‌ها و مناظرات زیادی کرده بود و بر اثر مطالعه‌هایی که داشت با این که قلباً با بنی هاشم دشمن بود ولی از نظر فکری مکتب تشیع را پذیرفته بود و با بحث‌های عجیب و حساب شده‌ای که انجام می‌داد موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام را تثبیت کرده بود. ولی باز هم به قول خودشان: «الْمُلْكُ عَقِيمٌ» (۱) بنابراین در زمان هارون و مأمون دانشگاه‌های مهمی تأسیس شد و می‌دانید که انبیاء و اوصیای الهی اگر بخواهند مردم را تحت نفوذ خودشان قرار بدهند باید غرور شکنی کنند و ببینند که مردم زمان خودشان روی چه مطلبی غرور داشتند. مثلاً زمان حضرت موسی علیه السلام مردم به سحر غرور داشتند و در زمان حضرت عیسی علیه السلام روی طب غرور داشتند و زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله روی زبان و ادبیات عرب غرور داشتند و در همان زمان‌ها پیغمبران غرور این افراد را می‌شکستند تا بتوانند در مردم نفوذ بکنند. عصای موسی غرور ساحران را شکست به طوری که؛ «فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا» (۲) همه‌ی ساحران در مقابل موسی به خاک افتادند و فرعون هم نتوانست با تهدیدهایش آن‌ها را از عقائدشان باز کند. و ساحران به فرعون گفتند: «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» (۳) هر کاری که می‌خواهی بکن. فرعون نیز تهدید کرده بود که «فَلَمَّا قُطِعَ أُيُودُكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبُ لَبَنُكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» (۴) این مطلب خیلی جالب است که وقتی ساحران به موسی ایمان می‌آوردند چنین عقیده‌ی محکمی به قیامت دارند. ساحران به فرعون گفتند: تو تا لب مرگ می‌توانی بر ما فشار بیاوری امّا وقتی که ما مریدیم دیگر کاری از دستت بر نمی‌آید و ما تا پای مرگ ایستاده‌ایم، و هر گونه که می‌خواهی حکم کن؛ «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۵) تو فقط در مورد دنیا می‌توانی به ما فشار بیاوری. آن‌ها می‌خواستند بگویند ما آن طرف را می‌خواهیم حفظ کنیم و آخرت را از دست ندهیم. غرور آن‌ها طوری شکسته شد که به هیچ صورتی، حتی به قیمت جان‌شان دست از عقائدشان برنداشتند. زمان حضرت عیسی علیه السلام هم غرور مردم شکسته شد، امّا در زمینه‌ی دیگر؛ چون در آن زمان علم طب پیشرفت زیادی کرده بود به طوری که به اوج خودش رسیده بود، امّا دیگر قادر به این نبودند که مرده را زنده کنند و پیسی را علاج نمایند و کور را شفا دهند، ولی معجزه حضرت عیسی علیه السلام کاری کرد که حتی آن اطبائی که می‌توانستند همه‌ی دردها را علاج کنند غیر از این سه درد، تسلیم شدند و می‌گفتند: عیسی کاری می‌کند که در خور قدرت بشر نیست. و اتفاقاً معجزه باید طوری باشد که متخصصین فن تشخیص بدهند که این کار از قدرت بشر خارج است و باید یک نیروی الهی باشد که این کار انجام شود. حال وقتی به زمان هارون و مأمون بنگریم می‌بینیم در آن زمان به اوج قدرت علمی رسیده بودند، و قدرت ظاهری آن‌ها که جای خودش را دارد، به حدّی که هارون می‌گفت: ای ابر هر کجا که می‌خواهی بیار که مُلک هارون

است. واقعاً هم در آن زمان سرزمین‌های اسلامی خیلی گسترده و قدرت هارون هم خیلی زیاد بود. اهل بیت علیهم السلام هم غرور علمی و هم غرور سیاسی و حکومتی آن‌ها را، به نحوی شکستند. متوکل وقتی که می‌خواست لشکر خودش را به رخ امام بکشد، امام اشاره کردند و متوکل دید که تا آسمان سپاه خدا و ملائکه صف کشیدند، آن وقت خودش را باخت. اهل بیت علیهم السلام این چنین غرور شکنی می‌کردند، و اما مسئله‌ی غرور علمی که بعضی‌ها گرفتارش هستند؛ وقتی چهار کلمه یاد گرفتند، دیگر خدا را بنده نیستند و زیر بار احد الناسی نمی‌روند. من این توصیه را به شما دوستان می‌کنم؛ ما گاهی سر و کارمان با مراکز اداری یا غیر اداری می‌افتد فکر می‌کنیم چون ما چهار کلمه درس خوانده‌ایم، دیگر همه باید عبد ذلیل ما باشند و گاهی کار به پرخاش گری می‌رسد، و به خودمان اجازه می‌دهیم که اگر کاری مطابق میل ما عمل نشد به دیگران پرخاش و اعمال قدرت کنیم، این کار بسیار غلطی است. ما باید حواسمان جمع باشد در عین حال که سرباز امام زمان علیه السلام هستیم تواضع خودمان را از دست ندهیم، و نکنند که دیگران این شایه در ذهنشان بیاید که شما از موقعیت و لباسان سوء استفاده می‌کنید. دیشب در احوالات امام حسن مجتبی علیه السلام می‌خواندم، موقعیتشان در جامعه کم نبوده! یک آقائی به این بزرگواری، سبط پیغمبر و امام، با آن موقعیتی که داشتند؛ یک روز از محلی می‌رفتند و یک عده فقیر و بدبخت هم یک مقدار تکه نان پاره که در جاده ریخته بود جمع می‌کردند و این نان‌ها را می‌خوردند، امام حسن علیه السلام سوار مرکب بودند وقتی به این عده رسیدند آن‌ها سرشان را بلند کرده و گفتند: آقا بفرمائید، آقا از مرکب پیاده شدند و نزد آن‌ها نشستند و فرمودند: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (۶) و با آن‌ها شروع به غذا خوردن کردند. بعد از آن نیز آن‌ها را به منزل خود دعوت کردند و سفره رنگینی را برای آن‌ها انداختند و شکم آن‌ها را سیر کردند و لباس بر تنشان پوشاندند. حال شما فرض کنید چنین موقعیتی برای من پیش می‌آمد، - البته فاصله‌ی من تا امام حسن علیه السلام از زمین تا عرش الهی است - آیا حاضر بودم بروم بنشینم با عده‌ای فقیر چند تکه نان پاره بخورم؟ ائمه‌ی ما این چنین بودند، ما نیز باید این چنین عمل کنیم تا از نظر اخلاقی کسی احساس غرور در ما نکند. حالا مگر ما چه داریم! خیلی هنر کنیم چهارتا قاعده‌ی صرف و نحو و اصول و فقه بدانیم، و هر چه که کنیم به مقام والای ائمه علیهم السلام که نمی‌رسیم، حتی به مقام شاگردان ائمه علیهم السلام هم نمی‌رسیم، به همین خاطر است که باید خیلی مراقب اخلاق و رفتارمان باشیم. این مطلب را عرض می‌کردیم که به هر حال غرور آن‌ها خیلی زیاد بود و بر اثر غرورشان خیلی کارها بر ضد امام جواد علیه السلام می‌کردند. حضرت جواد علیه السلام در سن هفت سالگی کار خیلی مهمی انجام داده بودند که توانستند با این سن کم بر قلوب دوست و دشمن حاکم باشند، و به خاطر علمشان بود که مأمون می‌خواست دخترش را به امام جواد علیه السلام بدهد. وقتی مأمون این مسئله را مطرح کرد همه اعتراض کردند و گفتند: شما خلیفه‌ی مسلمین هستید و این آقا هنوز سنش آن قدر نیست که شما بخواهید دخترتان را به او بدهید؛ - حال در آن موقع حضرت جواد علیه السلام یازده ساله بودند - مأمون در جواب می‌گفت: من این آقا زاده را امتحان کرده‌ام نبوغ فوق العاده‌ای دارد، علم و کمالش از همه زیادتر است و من بی‌جهت نمی‌خواهم دخترم را فدا کنم. خلاصه آن‌ها اصرار بسیار به مأمون کردند که این کار را نکنند؛ مأمون نیز گفت: برای این که صلاحیت این آقا زاده نزد شما معلوم شود جلسه‌ای می‌گذاریم و شما از او سؤال کنید، اگر از عهده‌ی جواب‌ها بر نیامد من تصمیمم را عوض می‌کنم، امّا چنانچه هر چه سؤال کردید و دیدید او جواب می‌دهد به من حق دهید که همچنین دامادی را برای خود انتخاب کنم. تمام فقها، علماء، بزرگان فلاسفه و متکلمین را جمع کردند و امام جواد علیه السلام جواب همه‌ی سؤال‌هایشان را دادند، و این جا بود که غرورشان شکسته شد و احساس ضعف و ناتوانی کردند، و این داستان معروف است که حضرت جواب سی هزار مسئله را در آن جلسه دادند. بعضی افراد سؤال می‌کنند که چطور ممکن است در یک جلسه بتوان جواب سی هزار سؤال را داد؟ ما در جواب این افراد عرض می‌کنیم که حضرت پاسخ تک تک این افراد و سؤال‌هایشان را ندادند، و یک سری مطالب و ضوابط کلی را مطرح کردند که همه‌ی آن‌ها جواب شافی و کافی را گرفتند. و این مسلم است که حضرت در هیچ قسمتی از سؤال‌های آن‌ها نماندند و جواب کامل را به همه دادند. وقتی یک بچه‌ی

هفت ساله الی یازده ساله‌ای که بتواند مشکلات علمی را، که در قدرت هیچ یکی از دانشمندان نبوده که جواب بدهند، حل کند این طبعاً غرور این‌ها را خورد می‌کند و تسلیم می‌شوند. ما از هر بُعدی که به زندگی ائمه‌علیهم السلام نگاه کنیم، برای ما طلبه‌ها درس است؛ چرا که، کسی که می‌خواهد بر قلوب مردم حاکمیت داشته باشد باید به این ابعاد توجه داشته باشد. حال چگونه می‌توانیم بر قلوب مردم حاکم باشیم؟ وقتی که بتوانیم غرور علمی مردم را بشکنیم؛ یعنی از نظر علمی در سطحی قرار بگیریم که مردم بطور طبیعی در مقابل ما احساس ضعف کنند و زانو بزنند. اگر می‌بینید مرحوم امام - رحمه الله علیه - دنیائی را مسخر می‌کند به خاطر آن اوج علمی است که باعث می‌شود که مردم تحت تأثیر افکارشان قرار بگیرند، و این تحوّل عظیم را بوجود بیاورند. آن قدر عالم و استاد و مدرس در این کشور بود! ولی وقتی که این اوج علمی مشاهده می‌شود، خود به خود همه تسلیم می‌شوند. ما نمی‌توانیم توقع بی‌جا داشته باشیم و بگوئیم ما همین طور که در لباس روحانیت در می‌آئیم مردم تسلیم ما باشند. ما وقتی می‌توانیم مرجعیت داشته باشیم و مردم از ما تقلید کنند که احساس کنند ما در مراحل قرار گرفتیم که طبق دستور حضرت ابراهیم علیه السلام که در قرآن آمده، - این بهترین دلیل است برای مسئله‌ی تقلید - به پدرش گفت: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ» (۷) یعنی من به حدی رسیده‌ام که خداوند به من علومی داده است که؛ «مَا لَمْ يَأْتِكُمْ» (۸) که خداوند به تو نداده، پس چون من این علم را دارم و تو نداری؛ «فَاتَّبِعْنِي» باید تبعیت کنی. این یک چیز طبیعی است که وقتی من مریض می‌شوم و نمی‌توانم تشخیص دهم به طور طبیعی باید به کسی مراجعه کنم که علم طب بلد است، پس اگر ما بخواهیم مرجعیت و حاکمیت بر قلوب پیدا کنیم باید مَنفَذ الکلام باشیم، باید کاری کنیم که تَفَوُّق علمی خود را بر مردم ثابت کنیم، وقتی این مطلب ثابت شد مردم خودشان به طور طبیعی از ما پیروی خواهند کرد؛ این درسی است که ما از مکتب امام جواد علیه السلام می‌گیریم. ما اگر از بُعد فقهی بخواهیم مسئله‌ی امام جواد علیه السلام را مطالعه کنیم می‌بینیم که، چطور می‌شود که فقهای بزرگ اهل سنت در یک مسئله فتوا می‌دهند و آقا جواد الائمه علیه السلام در این سن کم در همان مسئله فتوائی می‌دهد که مورد قبول واقع می‌شود و تمام فتاوی اهل سنت کنار گذاشته می‌شود. چرا؟! چون مستدل و مستند حرف می‌زنند؛ مثلاً در مورد این مسئله که دست دزد را از کجا باید قطع کرد، تمام فقهای اهل سنت در آن مجلس گفتند: در آیه‌ی تیمم داریم؛ «فَامْسِحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ» (۹) تیمم تا میچ است، پس دست دزد را هم باید از میچ قطع کرد، - آن‌ها نمی‌دانند که فقیه باید مسلط بر تمام آیات و روایات باشد، نه این که؛ «حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء» کلو و شربوا را ببیند اما و لا تصرفوا را فراموش کند، و همه‌ی این‌ها را یک جا باید در نظر بگیرد. - اهل سنت آیه‌ی تیمم را دیده بودند اما جای دیگر قرآن را فراموش کرده بودند؛ از حضرت سؤال کردند ایشان فرمودند: از بیخ انگشتان‌ها باید قطع کرد. از حضرت دلیلشان را پرسیدند، فرمودند در قرآن آمده: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» (۱۰) کف دست‌ها از برای خداست، چون این فرد می‌خواهد با دستش سجده کند باید تا ته انگشتانش را برید تا کف دستش بماند و بتواند سجده کند. در نتیجه خلیفه آمد و تمام احکام و فتوای دیگران را کنار گذاشت و به فتوای امام جواد علیه السلام عمل کرد. ابی داوود که در رأس تمام فقهای عامه بود این چنین گفت: «من روزی تلخ‌تر از این روز نداشتم و امید داشتم بیست سال قبل مرده بودم و این صحنه را نمی‌دیدم که خلیفه افکار و عقائد ما را کنار بگذارد و به فتوای یک بچه‌ی هفت ساله عمل کند.» و آن قدر حسد و سعایت کرد تا زمینه‌ی قتل حضرت جواد علیه السلام را فراهم کرد. ولی چرا حرف امام علیه السلام پذیرفته شد؟ چون مستند و مستدل بود. ما از این مطلب و صحبت امام برداشت می‌کنیم که، ما اهل علم و طلبه‌ها اگر می‌خواهیم منبر برویم و سخنرانی کنیم، باید به گونه‌ای سخن بگوییم که اگر کسی از ما مدرک و سند خواست بتوانیم ارائه دهیم. امّا اگر چنانچه چیزی بگوییم و نتوانیم مدرک و سندی ارائه دهیم حرفمان پذیرفته نمی‌شود و اعتبار و سابقه‌مان خراب می‌شود. امّا اگر به مجرد این که از ما مدرک خواستند بتوانیم آدرس بدهیم به فلان کتاب فلان صفحه، آن وقت اعتبار پیدا می‌کنیم و حرفمان پذیرفته می‌شود. یادام هست بچه که بودم، در میان منبری‌ها تنها کسی که می‌توانست در محضر مرحوم آیت الله سید محمد باقر درچه‌ای قدس سره منبر برود، مرحوم سید محمود درب امامی قدس سره،

صاحب کتاب ثمرات الحیاء بودند. چرا که ایشان حافظه‌ائی قوی داشتند و شصت هزار حدیث را با سند حفظ بودند و به مجردی که از ایشان سند می‌خواستند فوراً دست می‌گذاشتند روی آدرس فلاّن کتاب در فلاّن صفحه، که آن حدیث آنجا نقل شده. حتی روزی هم آقا سید محمّد باقر درچه‌ای از ایشان اشکالی گرفته بودند و به گوش ایشان رسیده بود. ایشان هم روز بعد رفته بودند روی منبر در مقابل آیت الله درچه‌ای و تعداد زیادی کتاب آورده بودند و سند عرایضشان را بیان فرموده بودند. این خیلی مهم است که، کسی بتواند ملّا و مجتهد و مرجع تقلیدی مثل مرحوم آیت الله سید محمّد باقر درچه‌ای را محکوم کند. حال چرا می‌تواند چنین کار مهمی را انجام دهد؟! چون سند در دستش هست، و هر کسی سند در دستش باشد می‌تواند با قدرت صحبت کند. اما اگر کارش زیر بنایی نداشته باشد نمی‌تواند با قدرت حرفش را تثبیت کند؛ پس این برای ما درس است که همیشه مستند صحبت کنیم، و خدا نکند که کسی بالای منبر حرف کم بیاورد، چون در آن موقع است که حرف‌هایی می‌زند که بعداً نمی‌تواند جوابگو باشد. آقای سید محمّد باقر درچه‌ای پای منبر شخصی نشسته بودند که منبری گفت: زینب گفت؛ ایشان از پای منبر فرمودند: که حضرت زینب چیزی نگفت. منبری گفت: شما که آن جا نبودید! ایشان فرمودند: من نبودم آیا شما بودید؟! آدم وقتی حرف کم می‌آورد به ناسزاگویی می‌افتد، و در در روایت هم داریم: «الشّیمةُ حربُ العاجز» آن کسی که عاجز است، وقتی که نمی‌تواند استدلال بیاورد ناسزا می‌گوید. «السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»

پاورقی‌ها

(۱) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۳۳ ص ۴۹ (۲) طه ۷۰ (۳) طه ۷۱ (۴) همان (۵) طه ۷۲ (۶) نحل ۲۳ (۷) مریم ۴۳ (۸) همان (۹) مائده ۶ (۱۰)

جن ۱۸

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org